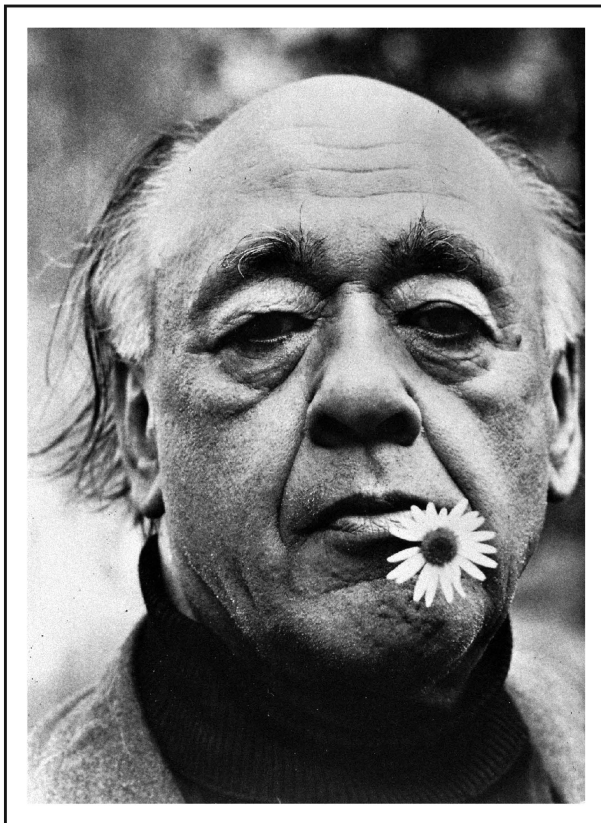




انتربیدگل
Bidgol Publishing co.





سرشناسه: یونسکو، اوزن، ۱۹۹۴ - ۱۹۰۹ م. Ionesco, Eugène / عنوان و نام پدیدآور: مکبت: بداهه‌گویی آما/ اوزن یونسکو: ترجمه سحر داوری. / مشخصات نشر: تهران: بیدگل، ۱۳۹۷. / مشخصات ظاهری: ۱۸۸ ص. / فروست: مجموعه آثار اوزن یونسکو / شاپک: ۶-۱۶-۶۴۰-۶۲۲-۹۷۸ / وضعیت فهرست نویسی: فیبا/ یادداشت: کتاب حاضر ترجمه دو نمایشنامه با عنوان های L'im- و Macbett و L'im- promptu de l' Alma اثر یونسکو است. / یادداشت: چاپ قبلی: تجربه، ۱۳۷۶. / مندرجات: ص. [۹] ۱۲۶. مکبت ص. [۱۲۷] ۱۹۵. بداهه‌گویی آما. / موضوع: نمایشنامه فرانسه-- قرن ۲۰ م. / موضوع: French drama - 20th century / شناسه افزوده: داوری، سحر، ۱۳۵۶ - ، مترجم / رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۷/۹۱۸۱۸ و/ PQ۲۶۵۱ / رده‌بندی دیویی: ۹۱۴/۸۴۲ / شماره کتابشناسی ملی: ۵۵۶۵۵۷۶ / وضعیت رکورد: فیبا

EUGÈNE IONESCO

Macbett

L'Impromptu de l'Alma



مکبت
بداهه گویی آلبا

| اوژن یونسکو | سحر داوری | مجموعه آثار یونسکو (۶) |



دو نمایشنامه

| مکبیت / بداهه‌گویی آلتا |

| اوزن یوشکوا |

| مترجم: سحر داوری |

| ویراستار: سارا شجاعی |

| نمونه‌خوان: میترا سلیمانی |

| مدیر هنری و طراحی گرافیک: سیاوش نصاعدیان |

| مدیر تولید: مصطفی شریفی |

| چاپ اول | ۱۴۰۰ تهران | ۱۰۰۰ نسخه |

| شابک: ۶-۱۶-۶۴۰۱-۶۲۲-۹۷۸ |

| Bidgol Publishing co. | انتزبیدگل |

| تلفن انتشارات: ۲۸۴۲۱۷۱۷ |

| فروشگاه | تهران | خیابان انقلاب | بین ۱۲ فروردین و فخرزای | پلاک ۱۳۷۴ |

| تلفن فروشگاه: ۶۶۴۶۳۵۴۵ ، ۶۶۹۶۳۶۱۷ |

| bidgol.ir |

| همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است. |

| هرگونه اجرایی از این نمایشنامه منوط به اجازه رسمی از مترجم یا ناشر است.* |

* یادداشتی در مورد حقوق مادی و معنوی این اثر:

اجرای نمایشنامه‌های چاپ شده، بدون کسب اجازه از مترجم و ناشر، به کاری معمول در تئاتر ایران بدل شده است؛ این کار بیشتر اوقات با تغییر جزئی در ترجمه و دست بردن در آن صورت می‌گیرد و هدف و نتیجه آن گنجان حقوق معنوی و مادی صاحبان اثر، و توهین به مخاطبان و نپذیرفتن هیچ‌گونه مسئولیت حرفه‌ای است.

برای مترجمان بسیار پیش می‌آید که بدون چشم‌داشت مادی اجازه اجرای اثر را بدهند، به خصوص برای همراهی با اجراهای شهرستان‌ها و دانشجویان، اما بی‌شک همه آنان خواستار رعایت حقوق معنوی خود (ذکر نام مترجم) در هراجرایی هستند.

بنابراین، انتزبیدگل استفاده بدون اجازه از ترجمه‌های نمایشی اش را، اعم از اجراهای رسمی کوچک یا بزرگ، به‌ویژه در تئاتر تهران و جشنواره‌ها، اقدامی غیرقانونی قلمداد می‌کند و از طریق مراجع مربوط موضوع را به‌جد پیگیری خواهد کرد.

| مجموعه نمایشنامه‌های بیدگل

مجموعه نمایشنامه‌های بیدگل، مجموعه‌ای منحصر به فرد از نمایشنامه‌هایی است که تا به حال به فارسی ترجمه نشده‌اند و یا ترجمه مجددی از نمایشنامه‌هایی خواهد بود که از هر جهت لزوم ترجمه مجدد آنها حس می‌گردد. این مجموعه تا حد امکان می‌کوشد تا تأکید خود را به جای ادبیات متن نمایشی، بر ویژگی اجرایی آن بگذارد و بدین ترتیب به نیازهای اجرایی متون نمایشی پاسخ گوید.

معرفی جهان‌های متفاوت نمایشی، از اهداف اصلی این مجموعه خواهد بود؛ جهان‌هایی که تا به حال برای خوانندگان فارسی ناگشوده مانده‌اند یا سیاست‌های فرهنگی خاص، مانع از گشوده شدن آنها شده است. این مجموعه برای اینکه حداکثر آثار نمایشی را پوشش دهد، خود به حوزه‌های کوچک‌تر زیر تقسیم شده است: کلاسیک‌ها، کلاسیک‌های مدرن، آمریکای لاتین، بعد از هزاره، تک‌پرده‌ای‌ها، چشم‌انداز شرق، نمایشنامه‌های ایرانی، نمایشنامه‌های آمریکایی، نمایشنامه‌های اروپایی. برای درک بهتر خواننده از دنیای نویسنده و متن او، هر نمایشنامه با یک مقاله یا نقد همراه خواهد شد.

دبیر مجموعه
علی اکبر علیزاد





مکتبہ





شخصیت‌ها

MACBETT

مکبت

DANCAN

دانکن (دوک اعظم)

LADY DANCAN

لیدی دانکن (دوشس اعظم)

LADY MACBETT

لیدی مکبت

جادوگر اول

جادوگر دوم

GLAMISS

گلامیس

CANDOR

کاندور

BANCO

بانکو

MACOL

ماکل

ندیمه، راهب، اسقف، صیاد پروانه، افسر، لیمونادفروش
چند سرباز، چند خدمتکار، چند میهمان و غیره



دکور: یک دشت. گلامیس و کاندور.

گلامیس از سمت چپ وارد می شود،

هم زمان کاندور از سمت راست.

آنها بی آنکه به هم سلام کنند، رو به تماشاگران، وسط صحنه

می ایستند. مدتی در همین حالت می مانند.

گلامیس: (رو به کاندور) روز به خیر، بارون کاندور.

کاندور: (رو به گلامیس) روز به خیر، بارون گلامیس.

گلامیس: گوش کنید، کاندور.

کاندور: گوش کنید، گلامیس.

گلامیس: این وضع دیگر قابل تحمل نیست.

کاندور: این وضع دیگر قابل تحمل نیست.

گلامیس و کاندور خشمگین اند. خشم و ریشخند آنان به تدریج

شدت می گیرد. متن، در واقع زمینه را برای رشد تدریجی خشم

آنها فراهم می آورد.

گلامیس: (با ریشخند) پادشاهمان ...

- گان‌دور: (به همان لحن) دانکن، دوک اعظم، دانکن محبوب. آه، آه!
- گلامیس: آه، بله! محبوب. بسیار محبوب.
- گان‌دور: زیادی محبوب.
- گلامیس: مرگ بردانکن!
- گان‌دور: مرگ بردانکن!
- گلامیس: موقع شکار به زمین‌های من هم تجاوز می‌کند.
- گان‌دور: به حساب دولت.
- گلامیس: می‌گوید...
- گان‌دور: دولت، خودش است!
- گلامیس: من هر سال ده هزار مرغ با تخم مرغ‌هایشان به او می‌دهم.
- گان‌دور: من هم همین‌طور.
- گلامیس: دیگران اگر می‌خواهند بپذیرند، بپذیرند...
- گان‌دور: من نمی‌پذیرم.
- گلامیس: من هم همین‌طور.
- گان‌دور: هرکس می‌پذیرد، به خودش مربوط است.
- گلامیس: برای ارتش خود، افراد جوان مرا می‌خواهد.
- گان‌دور: تا ارتش ملی تشکیل بدهد.
- گلامیس: این سپاه مرا مضمحل می‌کند.
- گان‌دور: این سپاه ما را مضمحل می‌کند.
- گلامیس: افراد آدم را بگیرند. لشکر آدم را. بعد آنها را علیه خود آدم بشورانند.
- گان‌دور: علیه من هم همین‌طور.
- گلامیس: همچو چیزی هیچ‌وقت نبوده.

کاندور: هیچ وقت، هیچ وقت. از زمان اجدادم به این طرف...

گلامیس: از زمان اجداد من هم به این طرف.

کاندور: با آن آدم هایش که در هر سوراخی سرفرومی کنند.

گلامیس: که با عرق جبین ما خودشان را پروار می کنند.

کاندور: با چربی مرغ هایمان.

گلامیس: بره هایمان.

کاندور: خوک هایمان.

گلامیس: مردکِ خوک!

کاندور: نان شبمان.

گلامیس: ده هزار مرغ، ده هزار اسب، ده هزار مزدور... با اینها

می خواهد چه غلطی بکنند؟ همه را که نمی تواند یکجا

بخورد. باقی اش می گندد.

کاندور: هزار دختر جوان را بگو.

گلامیس: با آنان خوب می دانیم چه خواهد کرد.

کاندور: آخر ما چه بدهی ای به او داریم؟ این اوست که به ما

مدیون است.

گلامیس: خیلی بیشتر از اینها.

کاندور: باقی چیزها به کنار.

گلامیس: مرگ بردانکن!

کاندور: مرگ بردانکن!

گلامیس: آخر چه چیز او بر ما سراسر است؟

کاندور: سر که هیچ، خیلی هم از ما کمتر است.

گلامیس: از کم هم کمتر است.

کاندور: خیلی کمتر.

- گلامیس: وقتی به این مسئله می‌اندیشم، مغزم سوت می‌کشد.
- کاندور: من خونم به جوش می‌آید.
- گلامیس: غرورم.
- کاندور: شرفم.
- گلامیس: حق و حقوق آبا و اجدادی مان ...
- کاندور: دارایی ام ...
- گلامیس: ملک و املاکم.
- کاندور: حق خوشبختی مان.
- گلامیس: دریغ از دو کلام مشورت.
- کاندور: محل سگ به ما نمی‌گذارد.
- گلامیس: مگر ما کم کسی هستیم؟
- کاندور: ابدأ!
- گلامیس: برای خودمان چیزی هستیم.
- کاندور: «چیز» که چیزی نیست.
- گلامیس: ما نمی‌خواهیم مسخره کسی باشیم، دست کم مسخره دانکن که ابدأ. وای، وای، سرور محبوب ما!
- کاندور: نه مسخره‌ایم، نه پخمه.
- گلامیس: نه پخمه، نه مسخره.
- کاندور: آقا، حتی تو خواب هم.
- گلامیس: حتی تو خوابم هم هست. مثل یک کابوس زنده رخنه می‌کند.
- کاندور: باید شرش را از تو خواب کند.
- گلامیس: باید شرش را از همه جا کند.
- کاندور: از همه جا.
- گلامیس: زنده باد استقلال.

- کاندور: زنده باد حق افزایش ثروتمان. حق خودمختاری.
- گلامیس: زنده باد آزادی.
- کاندور: زنده باد حق اداره امور خودمان.
- گلامیس: و امور او.
- کاندور: و امور او.
- گلامیس: آن را بین خود تقسیم می‌کنیم.
- کاندور: نصف نصف.
- گلامیس: نصف نصف.
- کاندور: مملکت داری نمی‌داند.
- گلامیس: ظالم است.
- کاندور: ما عدالت را برقرار می‌کنیم.
- گلامیس: ما به جای او حکومت می‌کنیم.
- کاندور: از این پس جای او را خواهیم گرفت.
- کاندور و گلامیس به هم نزدیک می‌شوند. به سمت راست نگاه می‌کنند، که بانکو از آنجا وارد می‌شود.
- درود بر بانکو، امیر دلیر.
- گلامیس: درود بر بانکو، سردار کبیر.
- بانکو: درود بر گلامیس، درود بر کاندور.
- گلامیس: (در گوش کاندور) سخنی از قضیه به او نمی‌گوییم، او به دانکن وفادار است.
- کاندور: (به بانکو) می‌رفتیم هوا بخوریم.
- گلامیس: (به بانکو) به نسبت این موقع سال، هوای خوبی ست.
- کاندور: (به بانکو) مایلید چند لحظه بنشینید، دوست گرامی؟
- بانکو: در گردش صبحگاهی نمی‌نشینم.

- گلامیس: آه، بله. این برای سلامتی مفید است.
- کاندور: ما رشادت شما را تحسین می‌کنیم.
- بانکو: شمشیر من در خدمت پادشاه من است.
- گلامیس: (به بانکو) حق هم همین است.
- کاندور: ما کار شما را تأیید می‌کنیم.
- بانکو: آقایان، بدرود. (از سمت چپ رو به بیرون می‌رود).
- کاندور: بدرود، بانکو.
- گلامیس: بدرود، بانکو. (به کاندور) به او اعتماد نمی‌شود کرد.
- کاندور: (شمشیرش را تا نیمه از غلاف بیرون می‌کشد). پشتش به ماست، می‌توانیم بکشیمش. (نوک پانوک پا چند قدم به سوی بانکو می‌رود).
- گلامیس: اکنون نه، موقعش نیست. هنوز سپاه ما آماده نیست. به زودی آماده می‌شود.
- کاندور شمشیرش را غلاف می‌کند.
- همان لحظه که بانکو از چپ بیرون می‌رود، مکتب از راست وارد می‌شود.
- کاندور: (به گلامیس) بیا، یکی دیگر از وفاداران شاه.
- گلامیس: درود بر مکتب.
- کاندور: درود بر مکتب، نجیب‌زاده صدیق و پاک‌دامن.
- مکتب: درود بر بارون کاندور؛ درود بر بارون گلامیس.
- گلامیس: درود بر مکتب، سردار کبیر. (در گوش کاندور) نباید از موضوع بویی ببرد. رفتار تان طبیعی باشد.
- کاندور: (به مکتب) گلامیس و من وفاداری و صداقت شما را به دوک اعظم، دانکن، پادشاه محبوبمان تحسین می‌کنیم.

- مکبت: چرا وفادار و صدیق نباشم؟ هرچه باشد، سوگند خورده‌ام که در خدمت او باشم.
- گلامیس: نه، منظور ما این نبود. برعکس، کاملاً به شما حق می‌دهیم. و به شما تبریک می‌گوییم.
- کاندور: قدردانی‌های شاه بی شک شما را راضی می‌کند.
- مکبت: (شادمان) گشاده‌دستی سرور ما دانکن افسانه‌ای است. او سعادت ملت را می‌خواهد.
- گلامیس: (چشمک به کاندور) این نیز درست است.
- کاندور: شک نداریم که جز این نیست.
- مکبت: دانکن اسوه گشاده‌دستی است. هرچه دارد به این و آن می‌بخشد.
- گلامیس: (به مکبت) و شما مطمئناً از این گشاده‌دستی خوب بهره‌مند شده‌اید.
- مکبت: ایشان شجاع هم هستند.
- کاندور: دلاوری‌های فراوانشان گواه بر شجاعتشان بوده است.
- گلامیس: این را همه می‌گویند.
- مکبت: هرچه می‌گویند حقیقت دارد. پادشاهمان خوب و صادق‌اند، همسرشان، ملکه‌مان علیاحضرت، هم سنگ نیک رویی‌شان نیک دل‌اند و نیکوکار. به فقرا کمک می‌کنند و بیماران را مورد عنایت قرار می‌دهند.
- کاندور: چنین مردی را چگونه می‌توان تحسین نکرد؟ مردی به تمام، پادشاهی به کمال.
- گلامیس: چگونه می‌توان با چنین صدیقی صادق نبود و گشاده‌دستی او را به گشاده‌دستی پاسخ نگفت؟

- مکتب: (حالتی تقریباً متناسب با گفته اش می‌گیرد.) من بر هرکس که خلاف این را بگوید شمشیر می‌کشم.
- کاندور: مابى هیچ تردیدی اطمینان داریم که دانکن پاک‌دامن‌ترین پادشاهان است.
- گلامیس: ایشان اصلاً نفس پاک‌دامنی اند.
- مکتب: سعی من این است که ایشان را سرمشق خویش قرار دهم. می‌کوشم مانند ایشان شجاع، پاک‌دامن و خوب و صادق باشم.
- گلامیس: کار آسانی نیست.
- کاندور: بدیهی ست، زیرا ایشان به راستی نیک‌مردی به تمام است.
- گلامیس: و لیدی دانکن زیبارویی به تمام.
- مکتب: من می‌کوشم شبیه ایشان باشم. آقایان، بدرود. (در سمت چپ ناپدید می‌شود.)
- گلامیس: آخرش کم مانده بود تحت تأثیر قرار بگیریم.
- کاندور: او آدم معتقدی ست، بیچاره.
- گلامیس: او را نمی‌توان فریفت.
- کاندور: شخصی خطرناک. او و بانکو فرماندهان کل سپاه دوک اعظم اند.
- گلامیس: نکند جا زده‌ای؟
- کاندور: معلوم است که نه!... گمان نمی‌کنم.
- گلامیس: (دست به قبضه شمشیر می‌برد.) گمان که هیچ، حتی فکرش را هم نکنید. تمام.
- کاندور: نه، فکرش را هم نمی‌کنم. مطمئن باشید فکرش را هم نمی‌کنم. معلوم است، معلوم است که شما می‌توانید به

من اعتماد کنید. معلوم است، معلوم است، معلوم است، معلوم است.

گلامیس: پس تکانی به خود بدهیم و غبار از سلاح هایمان بگیریم،
افرادمان را گرد آوریم، لشکرمان را آماده کنیم. خروس خوان
حمله می کنیم. دانکن فرداشب از پا در خواهد آمد. و ما
سریر پادشاهی را بین خود تقسیم می کنیم.

کاندور: شما واقعاً فکر می کنید که دانکن ستمگر است دیگر، نه؟
گلامیس: ستمگر، غاصب، مستبد، دیکتاتور، رذل، دیو آدم خوار،
خر، گوساله، صد پله بدتر. دلیلش هم این است که
سلطنت می کند دیگر. اگر این طور فکر نمی کردم، پس
برای چه در اندیشه سرنگونی اش بودم؟ انگیزه های من
برای این کار کاملاً شرافتمندانه اند.

کاندور: گمان کنم حق با توست.

گلامیس: (به کاندور) بیایید سوگند بخوریم که از هر جهت به هم
اطمینان بکنیم.

کاندور و گلامیس شمشیرهایشان را می کشند و به هم سلام
می دهند.

من به شما اطمینان می کنم و به شمشیرم سوگند می خورم
که با شما صداقت محض خواهم داشت.

کاندور: من به شما اطمینان می کنم و به شمشیرم سوگند می خورم
که با شما صداقت محض خواهم داشت.

آنها شمشیرهایشان را غلاف می کنند و تند خارج می شوند،
گلامیس از سمت چپ و کاندور از سمت راست. صحنه
چند لحظه خالی می ماند. این قسمت نیاز به بازی زیادی

هم با نور روی آسمانه (syclorama) دارد و هم با جلوه‌های صوتی‌ای که سرآخر تبدیل به نوعی کنسرت موسیقی می‌شود. صدای شلیک گلوله‌ها. برق زدن‌های لحظه‌ای. باید موج شلیک گلوله‌ها حس بشود. نور حریقی با شعله‌های سرکش در آسمان بر پردهٔ پس صحنه.

ممکن است هم‌زمان، نوری درخشان از بالا بتابد و صحنه را روشن کند. طوفان و رعدوبرق.

هوا صاف و روشن می‌شود. آسمانی قرمز و زیبا بر پردهٔ پس صحنه دیده می‌شود. آسمانی تراژیک. هم‌زمان با صاف و قرمز شدن افق، صدای شلیک گلوله‌ها به تدریج کمتر و دورتر می‌شود. صدای فریاد، خِرخر نفس‌های آخر، و نالهٔ مجروحان شنیده می‌شود، سپس باز صدای گلوله. مردی زخم‌خورده ناله‌ای جگرخراش می‌کشد.

ابرها از بین می‌روند. دشتی وسیع دیده می‌شود. مرد زخمی از ناله می‌افتد. پس از یکی دو لحظه سکوت، صدای ضجهٔ زنی شنیده می‌شود.

این کار باید در فاصله‌ای نسبتاً زیاد تا آمدن شخصیت‌های صحنهٔ بعدی صورت گیرد. طراحی نور و جلوه‌های صوتی نباید هیچ رنگ‌وروی طبیعت‌گرایانه داشته باشند، به‌ویژه در اواخر. در اینجا نقش طراح صحنه، نورپرداز و مسئول صدا اهمیت زیادی دارد.

هم‌زمان با فروکش کردن سروصداها، سربازی با شمشیرآخته از چپ صحنه وارد می‌شود و تا هنگام خروجش از راست، حرکاتی رزمی انجام می‌دهد: شمشیر در هوا می‌گرداند، حمله

می‌کند، وضعیت سلام می‌گیرد، گلاویز می‌شود، حرکت فریب‌دهنده می‌کند، ضربه می‌زند و به انواع مختلف دفاع می‌کند و همه اینها بسیار سریع صورت می‌گیرند.

سپس لحظه‌ای سروصداها می‌خوابند. سکوت. دوباره سروصداها آغاز می‌شوند. دوباره از همان حرکات رزمی سریع. هیچ جلوۀ باله‌مانندی نباید در این حرکات باشد. زنی پریشان و گریان از چپ به راست صحنه می‌دود.

لیمونادفروش از راست وارد می‌شود.

لیمونادفروش: آی لیموناد تگری! لیموناد مخصوص نظامی‌ها! لیموناد

مخصوص غیرنظامی‌ها! بدو، بدو که جگر حال می‌آره لیموناد! بدو بدو از آتش بس استفاده کن! قند عسله لیموناد! مرحم زخمه لیموناد! دشمن ترسه لیموناد! لیموناد مخصوص نظامی‌ها آوردم! یک بطرش یک فرانک، چهار بطرش سه فرانک. واسه خراش‌های سطحی، واسه جای چنگول، واسه خراشیدگی پوست.

از سمت چپ سربازی وارد می‌شود که سربازی دیگر را بر

دوش حمل می‌کند.

لیمونادفروش: (به سرباز اول) زخمی شده؟

سرباز اول: نه، مرده.

لیمونادفروش: شمشیر؟ نیزه؟

سرباز اول: نه.

لیمونادفروش: گلوله؟

سرباز اول: نه، سگته کرده.

سرباز اول با سربازی که بر دوش دارد از راست بیرون می‌رود.